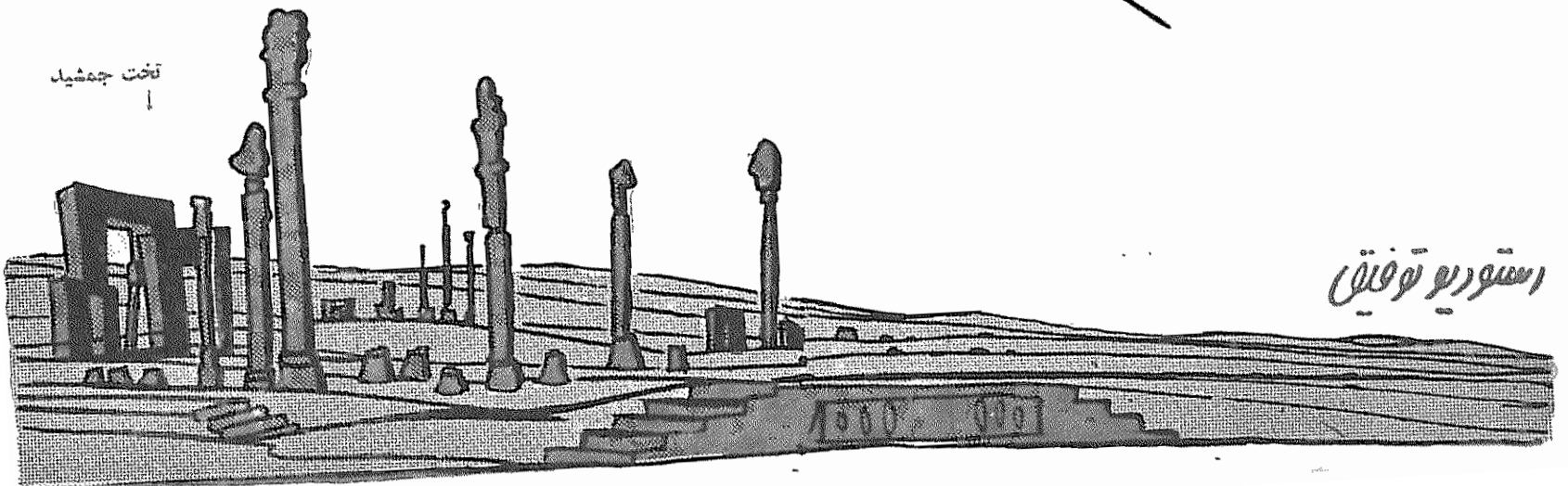


« نخست وزیر باتفاق چند نفر از وزرا برای بازدید از کارهای عمرانی با هواپیما به شیراز پرواز کرد » - جراید

اینجا رو هم ما گلنگ زدیم؟
نه، ((اسگندر)) زده!



تخت جمشید



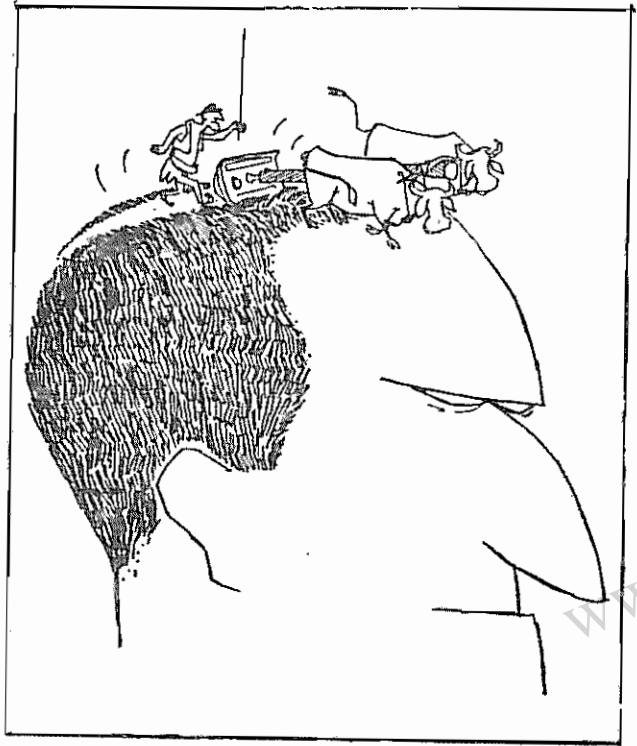
استودیو توفیق

عیال بنده



یکزنی دارم که لجاوزه کاکا
حربه او مشته و گازه کاکا
فاصله داره سرش با گردنش
شکل او چون اردک و غازه کاکا
پول گوشتو میده شامپو میخره
او کجا فکر پس اندازه کاکا

اینقدر دارد افاده خانم
نیست بین ما مقام مرد وزن
فکر پخت و پز نبوده هیچوقت
خانه من بهر اقوام زنم
دشمن موسیقی ایرایه
میکند تفتیش، جیب بنده را
او توقع دارد از بنده سلام
کشته چندی با هنرمندان جلیس
دختر عباس بزازه کاکا
او چموش و جفتک اندازه کاکا
فکر مشق تارو هم سازه کاکا
از سر شب تا سحر بازه کاکا
طالب موسیقی جازه کاکا
ساحر وهم شعبده بازه کاکا
پر ادا و عشوه و نازه کاکا
در پی تمرین آوازه کاکا
شرح حالش گفته پرچانه به شعر
بی شک این اشعار اعجازه کاکا



اصلاحات «طولی»!

آه شب بگذردم چه درهای می روید؟!

سینما واحد: «شورش در اتوبوس آف اشجاع» با شرکت مارلون صف مکان و ویلیام اتوبوس آشیان! شروع هرروزه از صبح خروس خوان تا بوق سگ! بطریقه فشار اسکوپ. تمام رنگی دود راما!
سینما فرهنگ: «مشکل کتاب درسی» با شرکت کوری کوری به معلم - ایرن لا کتاب. شروع از اول مهر تا آخر سال تحصیلی!
بطریقه بزین اسکوپ!
سینما ملت: «مجلس جای قهرمانان» (این فیلم را چون تازه گذاشته اند اینستکه فعالسایهی لشکر دارد - هر وقت فیلم خوبی داد خبرتان میکنیم!)
کرج: ابوالقاسم - صادقی

تعمیر يك ضرب المثل (۱)

آن قدیم ندیمها که ما بچه بودیم وقتی بزرگترها میخواستند بکسی وعده سرخرمن بدهند در جواب طرف که مثلامی پرسید اینکار را کی برای من انجام میدهی، می گفتند: «وقت گل نی» ولی حالا با این بروییا وطول و تشریفات و مطالعات جور واجوری که از سی سال پیش با اینطرف برای نصب احتمالی (۱) کارخانه ذوب آهن درست کرده اند (و انشاء الله تعالی از این به بعد هم مطالعات ادامه خواهد داشت) باید ضرب المثل فوق را تعمیر کرد و بجای «وقت گل نی» گفت: «وقت نصب کارخانه ذوب آهن» چون هم بهتر از جمله «وقت گل نی» سرخرمن بودن وعده را میسرساند و هم نسل جدید زودتر مقصود طرف را می فهمد!

منع کشت هروئین

گفتم: هیچ خبرداری که مطابق آمار صحیح روز بروز تعداد معتادین به هروئین بیشتر میشود و در حال حاضر تعدادشان نسبت به دوسه سال پیش دو برابر شده؟
گفتم: اینکه غصه ای ندارد، در مملکتی که بایک نشست و برخاست و تصویب يك قانون دوسه ماده ای جلوی هر چیزی را که دلشان بخواهد میگیرند و خیال می کنند همینکه مثلا برای منع کشت خشخاش قانون وضع کردند، دیگر تخم خشخاش از روی زمین برداشته میشود بهترین راه برای مبارزه با هروئین اینست که، يك قانون عریض و طویل هم برای منع کشت هروئین (یعنی کشیدن هروئین) تصویب کنند و در عرض يك ساعت نسل هروئین را بر بیندازند.

رباعی دیروزی و امروزی

رباعی دیروزی

با باطاهر عریان
مگر شیر و پلنگی ایدل ایدل
بمن دائم بجنگی ایدل ایدل
اگر دستم رسد خونت بریزم
بینم تا چهرنگی ایدل ایدل

رباعی امروزی

با با وزیر کلنگان
مگر مست و مملنگی ایدل ایدل
که اینقد شوخ و شنکی ایدل ایدل
چرا اینقدر شنگولی و خوشحال
مگر دیدی کلنگی ایدل ایدل

نحو شایسته ترش!

چندتن از آقایان وزیران سابق بمجرد اطلاع از شرکت خود در کابینه جدید، مصاحبه را با مخبرین جراید دم ش داده ومدعی شده بودند که ما همان بر نامه سابق دولت را «بنحوشایسته تری» انجام خواهیم داد ولی متأسفانه تا امروز یگانه وزیربری که همان بر نامه سابق را بنحو شایسته تری انجام دادند جناب آقای وزیر اقتصاد بودند که در کابینه قبلی هر هفته از يك کارخانه باز دید بعمل می آوردند و برای تبلیغات آن عکس و تفصیلات تهیه میدیدند ولی در کابینه جدید هر هفته از دو کارخانه باز دید بعمل می آورند!



پروژه های کاکا

آقای صدراعظم چند روز قبل طی مصاحبه ای بعنوان مژده دادن ب مردم فرمودند: «اگر خارجها سابق بر این میخواستند بما وام بدهند عایدات نفت ما را قبل از آنکه بدست ما برسد بعنوان گروگان بر میداشتند ولی امروز باعتبار خزانه مملکت بما وام میدهند...» و از شما چه پنهان که کاکا از خواندن این خبر کلی خوشحال شد و مبلغی ذوق کرد! خوب چه میشود کرد؟ اینهم مسئله ایست مربوط به طبع بشر که: یک نفر روزی خوشحال میشود که بکسی مقروض نباشد، و دیگری وقتی شادی و خوشحالی میکند که تا آخر خره زیر قرض باشد! بهر حال بگذاریم و بگذریم چون بحث اساسی تری در پیش داریم و آن بحث مربوط است باین که در شرایط فعلی که مسئله وام گرفتن دارد وارد مرحله عمل میشود چه پروژه هایی را آماده کنیم که فردا دچار دستپاچگی نشویم و پولها را هول هولکی خرج نکنیم!

آنچه مسلم است اینکه مردم در حال حاضر تشنه تماشای چند «محاکمه بزرگ» هستند که بمجرد رسیدن وامها باید پایه های آن چند محاکمه گذاشته شود!
تأسیس يك کارخانه بزرگ «کلنگ سازی» نیز جزء آرمان های ملی میباشد چون این روزها «اصلاحات» پشت سر هم صورت میگیرد و هر کار اصلاحی هم باید با کلنگ افتتاح شود بنا بر این باید بمجرد رسیدن پولها از خارج، اول کارخانه کلنگ سازی تأسیس شود که خدای نکرده وقفه ای در اصلاحات بوجود نیاید!

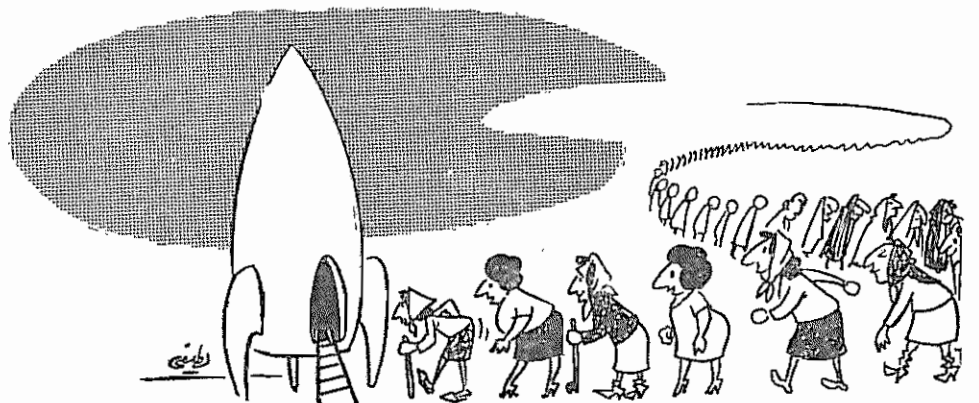
ساختن چند سد بزرگ هم جزء ضروریات می باشد. درست است که این سدها نفعی برای مردم ندارند ولی همینقدر که ضروری هم نمیرسانند (!) کافیت که زیاد شدن تعداد آنها ضروری بنظر برسد!؟

سابق بر این قرار بود بین تهران و شمیران فقط يك «جاده سوم» احداث شود اما حالا که داریم با گرفتن وام، پولدار میشویم چرا دو تا «جاده سوم»!! نسازیم.. بروید «شمیرانات تمام ممالک مترقی!» را از نزدیک به بینید اگر همه آنها بدون استثناء چهار تا جاده نداشتند، بکاا بگوئید خیط کردی!

غرض ما گفتنیها را تا جائیکه ستونهای «محدود» سرمقاله اجازه میداد گفتیم حال دیگر بر کمترین قوم است که تا چه حد پروژه های پیشنهادی ما را مورد توجه قرار دهند ولی قدر مسلم آن است که صلاح درستکاری مردم در اجرای همین پروژه ها میباشد و بس.

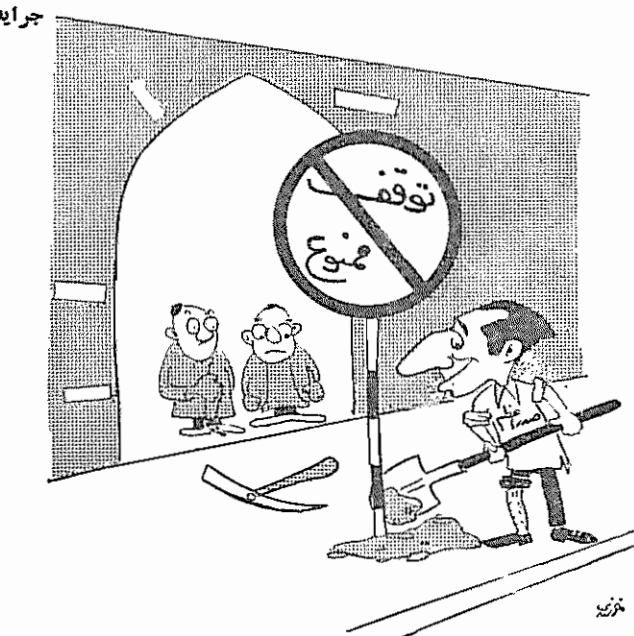
کاکا توفیق

«سفر والتینا ترشکوا (دختر فضا نورد شوروی) به فضا، منجر باز دواج او شد.»

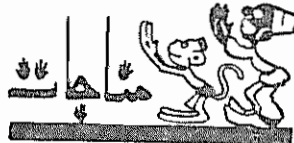


(داوطلبان سفر به فضا برای استفاده از نتایج آن!؟!)

«هر روز بر تعداد کسانی که ورشکست و متوقف میشوند افزوده میشود»



آخرین علاج!



ای خداوند موجودات، ای خالق کائنات، ای دافع جمیع آفات لنگ است بساط سور و سات، ای حلال مشکلات، کجا هستند خوشکلات؟، اون حافظ و اون شاخ نبات، این قلمهای بی دوات، این وضع بی ثبات، هیبات و هزارها هیبات - خدایا با هوای آلوده، سینهام پراز درده، میگم ارزانی، میگن نبوده، میگم آسایش، میگن حالا زوده، میگم چرا؟، میگن حکیم فرموده، پس در اینصورت، همونکه بوده!! پروردگارا آبا از آسیاها افتاد، کلاه بنده گل و گشاد. آخر من بی سواد، رفته بودم عقب هوا و باد، حالا رقیبم مثل شاخ شمشاد. رفته بدنای زنده باد و مرده باد، ای داد و بیداد، یاروبا صورت صاف و صوف، صاحب هزاران آلف والوف، از همه چیز بی وقوف، ولی فضولی موقوف - خدایا آنکه مستحق پالون است، وضعش میزون است اما اونکه مثل بنده بی زبون است فاطیش بی تینون است - طلبکارش توی دالون است خودش بکار خودش حیرون است از زندگی پشمون است، سبلیش آویزون است، هر کس بدهی ممنون است - خدایا اگر دنیا دارمکافات است پس چرا تصیب ما بلیات است در کام مازهر است و در دهان دیگران نبات است، مراباش که کارمناجات است، یکی نمیکوید ارواح بابات است - الهاز دست روز کارمولولیم، از دست بنز و گازوئیل مسلولیم، گرچه اصولا معلولیم و همیشه در هم میلولیم ولی چه میشود کردیک فرد معمولیم، در برابر بعضی ها خجولیم، نزد زبردست مثل غولیم غولی که خیلی بی پولیم، از باریکی مثل نیخ شاقولیم - خدا یا خداوند! سرت شلوغ است و زندگی بی فروغ است - نان ما بی دوغ است و هر چه تحویل بگیریم دروغ است. ای بزرگ کردگارا، نزدیک است فرارا، شاهد میگیرم خدایا، خوب میشاسم شمارا، ولی در دو کفش! میکنم پارا، تا از دنیا در آرام دمارا، یادرفلک می اندازم کلهها را، یابدام میکشم آنها را خدایا نمیدانم چه میگویم بین چقدر پروریم درست که هالولیم مثل مر بای آلولیم ولی واقف بهمه چیز موبومیم، قسم بسر بی مومیم که هر قدر بیشتر میجویم گرفتار رفقای نارولیم، آنوقت بمن میگویند زارولیم

میون کلامتون چقدر! خاک آره

دریا غرق نخواهیم کرد - چه کاریه، بذارین آفتدر داد بزین تا ز حال برن!! * من نمیگویم اگر من این برنامه هارا اجرا کنم خوب است ولی اگر فردا دکتر خانلری بعنوان نخست وزیر وقت آنرا اجرا کند بد است! - بفرض هم اگه فرمودین کیه صحبت امروز یادش باشه! * قرار بود مدرسه دیگری را هم امروز افتتاح کنم ولی از دقتم بمن خبر دادند که سفیر ویتنام جنوبی با من وقت ملاقات دارد. - باز خدا پدر مادرسفیر ویتنام جنوبی رو بیمارزه!

شیکر میون کلوم صدراعظم در مراسم افتتاح یک دبستان صدراعظم - امروز که باینجا آمده ام چندین خوشحالی بمن دست داده. کاکا - مواظب باشین ذوق زده نشین! * من خیلی خوشحالم که فرهنگیان با پول خودشان مدرسه میسازند. - وما گرونش میکنیم! * مقصود قلبی من اینست که شما هموطنان عزیز ما مکرر در مکرر ملاقات کنم. - ومکرر در مکرر براشون حرف بزیم!! * من از این تماسها استفاده میکنم و می توانم مطالبی را با اطلاع هموطنان عزیزم برسانم. - ز «مطالبی»، بگذر و بر مبلغ افزا!! * شما قدمهای بزرگی برداشته اید که چون داخل عمل هستید متوجه نیستید. - بالا غیر تا دستمان نندازین! * اینجا سالن بسیار قشنگی است و بالاخره من هم عادت به حرف زدن پیدا کرده ام!

شیکر میون کلوم وزیر فرهنگ در مصاحبه مطبوعاتی چا خانلری - متأسفانه کتاب های درسی در سالهای اخیر بسیار مبتذل شده بود و زودبندها و سوء استفاده های زیادی در آن میشد. کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

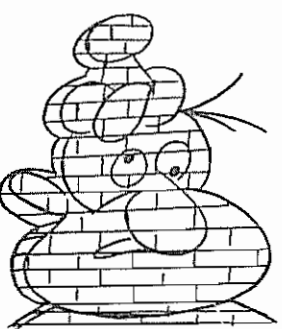
کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

سازمان ریشه کنی مالاریا اعلام کرد «پشه های جنوب در مقابل سموم مصنوعی یافتند» جراید م-ح: بندکش!

راه چاره!

دوستی بذله گو بصد افسوس گفت بنگر تو بیسواتی را! پس برای چه وقت میخوانند اینهمه روغن نباتی را؟ بدهند و ز بین بردارند این همه پشه زیاتی را!!



معما «مرحله اول اصلاحات ارضی درسراسر کشور پایان یافت و کلیه املاک تقسیم شد» وزیر کشاورزی «موفقیت کاندیداهای منفرد که جزولیت کنگره نیستند، در قطعی است که اصلاحات ارضی نشده» صدراعظم - بالاخره ما نفهیدیم کلیه املاک تقسیم شده یا نه؟

کاکا توفیق، کاندیدای صدارت!! اخیراً عده ای از طرفداران کاکا توفیق تصمیم گرفته اند که بمحض باز شدن مجلس واستعفای دولت کاکا را کاندیدای صدراعظمی بکنند و ظاهراً دلایل آنها هم اینستکه: ۱- صدراعظم در نطق کردن جانفش گرم است، کاکا هم گرم است! ۲- صدراعظم «دست بکلنگ» اش خوب است، کاکا هم خوب است! ۳- صدراعظم به مردم وعده کار میدهد کاکا هم بلد است وعده بدهد. ۴- صدراعظم قیافه اش کاریکاتوری است، قیافه کاکا هم کاریکاتوری است. تا شما چه عقیده ای داشته باشید؟

تداعی معانی بلای تنبلی! - تنبلیترین آدمی که من روی زمین دیدم دختری بود باسم مهین که خیلی مرا بتعجب واداشت! - راستی قدش چقدر بود؟ - بدبختانه من قدش را ندیدم چون اصلاً از جای بلند نشد!...!

خاک آمده تا زانویم، بهم ریخته زیر و رویم الهی تو که ارحم الراحمین خوبه همه چیز را می بینی عجب ساکت می نشینی الهی خیر بینی که چیزهای خوب بیافرینی تو که عالم الیقینی چه میشود روی میز ما هم «از اونها» بچینی بنا بر این ای پروردگار، با امید دیدار!

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

کاکا - اونوقت توقع داشتن با این کتابهای مبتذل، بچه ها در کنکور دانشگاه معجزه هم بکنند! * پس از بررسی کتاب چاره بر این شد که «کتاب واحدی» برای کلیه دبیرستانها تعیین گردد. - بشرطی که تنه این «واحد» بدتنه «شرکت واحد» نخوره.

گلچین اخبار

یا اخبار طاق و جفت و مربوط و غیر مربوط از جراید ریز و درشت منگتنی. مجله روش فکر در شماره دو هفته قبل خود تحت عنوان «میگویند، شایعات» مینویسد: «... افتتاح مجلسین سنا و شورای ملی طوری انجام میگردد که هنگامی که ژنرال دو گل بایران میآید... مجلسین افتتاح شده باشد و رئیس جمهوری فرانسه در آن نطقی ایراد کند.»

بارک الله به ژنرال دو گل!

مطلب زیر در شماره اخیر مجله امید ایران درج شده است: «آقای مهندس شریف امامی که از شخصیت‌های محبوب و واقع بین هستند کارگردانی انتخابات مجلس سنا را در استان مرکزی بعهده داشتند و... تنها کسی بودند که درسخترانی‌های خود اسامی پانزده تن کاندیدای سنا را با رعایت ترتیب از حفظ میخواندند و احتیاج به مراجعه به یادداشت نداشتند.»

عجالتاً دو خبر زیر را که اولی از اطلاعات ۲۵ شهریور، و دومی از ۲۸ شهریور، نقل شده بخوانید تا بروی مسأله اخبار دیگری: اطلاعات ۲۵ شهریور: «افزادی که این دوره بمجلس راه می‌یابند در گذشته هرگز راهی بمجلس نداشتند.»

کیهان ۲۸ شهریور: «... قرائت آراء صندوقیای مجلس سنای انتخابات فارس پایان یافت و آقای مهدی نمازی بسنا توری مردم فارس انتخاب گردید، سنا توری مهدی نمازی از دوره نهم مجلس شورای ملی تا کنون مرتباً از طرف مردم فارس نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته و از دوره اول سنا تا کنون نیز سنا توری انتخابی

توفیق

آرزوهای بزرگ!؟ «توبه»

کاش من خر بودم و آسوده عرص می کشیدم
بار سخت زندگی را بی سر خر می کشیدم
روز شب در جستجوی کار سرگردان نبودم
بار خود بی منت مشتی توانگر می کشیدم
در میان بنزواحد دست و پاییم «له» نمی شد
بهر از «جت» در زمین و آسمان پرمی کشیدم
بوق (؟) هم گرمی زدم هرگز نمی کشتم جریبه!
ازیس هر بوق دائم بوق دیگر می کشیدم!
دردهی کر سوز سانی بود پیشایش بودم
از برای وصلشان بالین و بستر می کشیدم!!
جمع میکردم بگردخوش بی پرواخران را
نطقها میکردم و عرص مکرر می کشیدم
چونکه خر بودم بهر جا احترام بود لازم
تسهها از کرده این چرخ چنبر می کشیدم
گر که دین کش، می شدم بر عرش می سودم سر را
بیخ فروشانرا بد پشت سر چونو گرمی کشیدم
«میوه» گرمیو دارم هر کسی می گشت یارم
سجده میکردند بر من هر طرف سرمی کشیدم
چون بشر هستم، زندهی چرخ گردون بر زمینم،
کاش خر بودم، بدنیای، رنج، کمتر می کشیدم
گفتن حرف حسابی هست دشوار ای برادر
کاش من خر بودم و آسوده عرص می کشیدم

«بعد از مدتها که کنسرسیوم حاضر به مذاکره با اوپک نبود بالاخره رضایت داد که مذاکرات در لندن انجام شود، چرا که»



کنسرسیوم - من با توفیق هم تو با من آشتی! تخم محبت تو دلم کاشتی!

درد آنجا

دهقانان در بند... هنوز در بند هستند!

خبر نگار اعرامی روزنامه توفیق از در بند، گزارش میدهد که هفته گذشته عده زیادی از دهقانان در بند، بدقت نمایندگی روزنامه توفیق آمده و اظهار داشتند: «با اینکه روزنامهها نوشته اند در این دوره زمانه تمام «رعایا» از بند رسته اند و جزو دهقانان «از بند رسته» در آمده اند، معینا ما کمافی السابق «در بند» زندگی می کنیم، خواهش ما اینست که از قول مابه گوش او لیاة امور برسایید که تریبی بدهند تا ما هم از این بعد «در بند» نباشیم!»

فارس بوده است.

کیهان یکماه پیش: «دزدان مدرن مشهد با کمک سازمان برنامه ساخته خواهد شد.»
«نیز کیهان ۲۴ شهریور از قول صدراعظم: «من مخالفان خود را در دریا غرق نمی کنم دولت من بهیچوجه قصد ندارد مخالفان خود را به بند عباس تبعید کند.»

روش فکر در شماره اخیر خود مینویسد: «آقای علم با وجود روابط در ستانه یکبار کتر امینی داشت... معینا شدیداً کتر امینی را مورد حمله قرار داد و گفت کسی که مخالفین خود را تهدید به تبعید و حبس و ریختن بدربار می کرد حق ندارد حالا چون سرکار نیست صحبت از آزادی بکند.»
- البته که حق ندارد.

دو بیسی:

بابا ظاهر عریان: ز دست دیده و دل هر دو فریاد
بازم خنجر می نیش ز فولاد
ننه باقر تهران: ز دست خانم و مادر زن داد
زبس خوردم کتک از دست هر دو
که هر چه دیده بیند دل کند یاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد
نباشم ساعتی در خانه دلشاد
زدست هر دو دارم بنده فریاد!
تفکری پرچانه

تعقیب انتظامی

طبق نوشته جراید دستور تعقیب انتظامی دادستان سابق دیوان کیفر نیز صادر گردید.
طبق اظهار نظر کا کا با توجه باینکه از مدیر عامل سابق بنگاه برق گرفته تا دادستان سابق دیوان کیفر همه وهمه تحت تعقیب قرار گرفته اند جای بسی خوشوقتی است که مادام که اشخاص مصدر کار هستند ما هرگز متوجه خرابکاری آنها نمیشویم ولی همینکه از کار افتادند رفته رفته می فهمیم که بله حضرات مستوجب تعقیب انتظامی بودند و ما خبر نداشتیم!

صدر اعظم

«وجود مخالفانی که احساس مسئولیت کنند یکی از عهدهای ماست»



هدف!





نامه وارده

اداره روزنامه گرامی توفیق:
متصدی عالی مقام! ستون چالب توجه
این آقایونا! خواهشمند است
بخطرات حمایت از همجنس ا چند
جمله مختصر زیر را که خطاب به
مردهاست امر بدرج فرماتید بلکه
این مردهای از خودراضی کمی از رو
بروند!

بالا به پیش!

آهای آقایونا آهای
ژیکول میکولا! شو ما موهای
خودتون رو که فریزنید، دستبند که
می بندید، گردن بند که بسینه
آویزون میکنید، رنگ و روغن و
کرم که بصورت می مالید، پیراهن
های رنگا رنگ که بتن میکنید و
اخیراً کفش پاشنه بلند هم که می
پوشید تنها یک مایو و یک دامن تنگ
چسبون! کم دارید، خوب هر چه
زودتر به پیشدیکه!

قبل از اعدام!

اگر احیاناً ژیکولوسی را
محکوم با اعدام کنند قبل از اجرای
حکم سه تقاضا از نماینده دادستان
مینماید:
۱- سفارش دادن یک لیوان
آب هویج!
۲- گذاردن یک صفحه رقص
«چاچا».
۳- رساندن آخرین نامه
پرسوز و گداز عاشقانه به «فی فی»
جان!

شمنی خانم

ایکه اسم خودت نهادی مرد
مردیکندست و بی پرو برگرد
فیس و بادی است درست که میرس
میرود آنچه خرت که میرس
یز عالی و کیسه خالی!
به چه چیز خودت تومیبالی؟
یا بکفش زنان کنی شب و روز
الکی هی چاخان کنی شب و روز
تو خودت پای تا بسرقصی
در پی راند و پارتی و رقصی
میتراشی تو آنچه جان ابرو
که رود فی فی و فرفی از رو
دیدات سوی زن بود دائم
نیستی تو بذات خود قائم!
هدفت این بود که در هر حال
زن معصوم را کنی اغفال
فکر و ذکرت منافع فردی است!
این نه مردی است بلکه نامردی است
«بانو آسایش»

نگه های ژیکولو

آميز ۱۸

اگر مجسه هویج را درست
کنند ژیکولوها حاضرند به قیمت
جا نشان آنرا بخرند!



بدون شرح!؟

نمافه !!

چند از نرخ و بها چون و چرا باید کرد!
بعد از این روسوی باد هوا باید کرد
انتخابات چنان گشته معما که دگر
قطع امید ز شورها و سنا باید کرد
چونکه از کار کسی باز نکردند گره
لاجرم صرف نظر از زعما باید کرد
مبلغ شهریه آنقدر زیاد است که یاگ
خوبش را برس اینکار گدا باید کرد
چند گوئی تو که شهریه ندارم چه کنم!
بچه ها را وسط کوچه رها باید کرد
ندهد دادسرا، دادکسی را چو بحق
گر رود ظلم بما رو بکجا باید کرد؟
تا که «برنامه سوم» نشود باز علم
نیمه شب روسوی درگاه خدا باید کرد
نوشدارو بچه ارزد پس مرگ سهراب!
فرست از کف نشده فکروا باید کرد!
چونکه نتوان بصراحت سخن از هر جا گفت
حرفها را توی نمافه ادا باید کرد!؟



بچه - ماما اینا چیه نوشته؟
هیچی ننه چون ایشالا مدرسه که رفتی یاد میگیری!؟

خوشبختی!؟

یکی از استادان دانشگاه کالیفرنیا «تر» بسیار جالب
وارزنده ای برای رفع نگرانیها و تشویش های روحی و حتی
ناراحتیهای جسمی دارد که بدنیست شما هم آنرا بدانید
شاید در بر طرف کردن ناراحتیهای شما مؤثر واقع شود!
استادمز بور میگوید: من همیشه وسیله انگیزه ای
برای خوشحال کردن خود پیدا میکنم. اگر احیاناً هیچ
چیز در دسترس نبود یا خود میگویم: من امروز خوشحالم
زیرا دندانم درد نمیکند - من امروز خوشحالم چونکه از
دانشگاه استعفا ندادم، من امروز خوشحالم چون منزل
رافتر و ختم ام ...!

با این نظریه و این فورهول ما ایرانیها بیجهت داریم
در اضطراب و دلهره بسر میبریم زیرا با این حساب ما خوشبها
و مزایای بیشماری در اختیار داریم! مثلاً من خوشحالم که
اصلاً دندانم درد ندارم که درد بگیرد و ناراحتم کند!
من خوشحالم که سالیانست بیکارم و بدین ترتیب مسئله استعفا
دادن و از کار برکنار شدن شامل حالم نمیشود! من خوشحالم
که اصلاً خانه و سرسامانی ندارم که بفکر فروش آنها بیفتم
و بالاخره بنده که یکنفر دیپلمه بیکار آس و پاس و مفلس فی
امان الله هستم بهر آنکه از استادان نگاه کالیفرنیا وضع بهتر و
ناراحتی های کمتر و خوشحالم بیشتر است!! (و بیایم بیزه م کریم)



علت علاقه دختران حوا
به «قلاب بافی» اینست که همه چین
آنها قلابی است!

برای اکثر دختران عص
موشک اول غروب، از نیمه شب بعد
آغاز میگردد!

مادرزنها یا خودشان در
خانه داماد بیچاره خراب میشوند
و یا عکشان بالای بخاری موجب
ناراحتی داماد است!

زبان و مغزنها فقط ببرد
«ریسندگی و بافندگی» میخورد!
«منوچهر و نوق»

زن و حیوانات ...
مادر شوهر - عقرب جراحه
مادر زن - ازدها
والده آن مصطفی - چند!
مادر بزرگ - جیر جیرک
دختر هه ساه - میمون آتشیاره!
خواهر زن - گربه ملوس!
زن بابا - جمع همه باستانی آخری!؟
«سعود کیمیا گر»

جنس زن!
ایکه گفتم زن بود همچون فرشته
در کجا این گفته کاذب نوشته؟
وانگهی اهل بیس هم افرشته بودی
قلبش از صدق و صفا آغشته بودی
لیک آمد عاقبت تو زرد بیرون
گشت از خلد برین دگ بی چه چون
حال، زنها هم همین مانند اژدم
جملگی اهل بیس و شیطانند اژدم
کارشان تقلید و زست و مدیریت
در هوای فکر خام و خود پرستی!
خود ستائی، خود نمائی، ناقلائی
خرسواری! نابکاری، بیوفائی
که کندی گیسوان را دمب آسیبی
و ای از این خود سازی ذاتی و کسبی!
جامه شان شهر فرنگه آی زکیسه
گاه خمره، گاه گونی، گاه کیسه
جنشان باشد سراپا خورده شیشه!
دائماً - هواره - پیوسته - همیشه!
«فی امان الله»

نگه ها ...
اگر دیدید مردی از خانها
تعریف میکند یقین حاصل کنید که
یا عقلش را از دست داده و یا از
اجناس لطیف رشوه گرفته!
زن نوعی عزرائیل است که
بخت و از گون بسراغ مرد میفرستد!

بند هفته
آقای عزیز، بانوی محترم
اگر این هفته برنده جایزه صد
هزار تومانی نشدید - بلیطتان را
دور نیندازید، هفته دیگر هم قرعه
کشی میکنند!

اگر ادیسون خدا بیامرز
از فوائد (۱) رادیو و تلوزون و خبر
داشت هرگز برق را اختراع نمیکرد

نامه سرگشاده

از ماشین دارهای شخصی به
شوفرهای تاکسی
خدمت همقطاران عزیز و
دوستان امیه شده خودمان
پس از عرض تسلیت و عووض
کردن دنده سه بواسطه خلع بوق
از تاکسیهای آنجنابان و استفاده
نمودن از بوقهای حمام و درشکه و
زدن زنگ درود یوار بوق دار! و
زنگهای شتری و کشیدن نعره و
زیر و زبر کردن اموات مردم و
اصرار بخوردن بعضی ماکولات غیر
مأکول! که مختص مواقع پشیمانی
و مؤیدندامت شما از انتخاب شغل
پر در سر شوقری است، بدینوسیله
خاطر همکاران عزیز خود را مستحض
میداریم که اینجانبان امضاء کنندگان
این ورقه بدون هیچ چشم داشتی!
در صدد رفع این اشکال اجتماعی
برآمده و تا آنجا که در چنته داریم
و خرمان اجازه رفتن میدهد، سعی
مینمائیم با زدن بوقهای ممتد و
متوالی «بی بیق بیق، بوق بوق بوق!»
و استفاده از تبصره محترمه
کاروان عروسی بدون عروس اتلافی
بوق زدن همکاران ملذذوغ خود
خود را در کاس کردن اعصاب مردم
و جرو و اجر نمودن پرده گوش
آنها در آورده و سبیل مختار را به
عالی ترین طریق قوز نمائیم!
در خاتمه برای دلناری بیشتر
و بکار افتادن دک و یوز آن راننده های
عزیز جهت گفتن لیچار و متلک و
ناسزا، ورود چندین دستگاه ماشین
آخرین سیستم کروکی آزیردار
مخصوص نور چشمیها و آقا زاده ها
را با اطلاع رسانیده، بقاء و دوام
کلیه متلکهای چارواداری و آب
نکشیده را از درگاه اکبر سبیل و
ناصر جیکرکی و حسن کوره یز و
جواد خالدار و کاظم شیش انگشتی -
عزیز خواستاریم!

با تقدیم احترامات: از طرف
ماشین شخصی های حسرت بدل
محل امضاء و اثر انگشت فی فی و زیزی
و منوچ و ناصر

اگر ژیکولوها وضع مالی شان
اقتضا کند مجسه بر نزی «جیمز دین»
فقید را بالای تخت خوابشان نصب
میکند!
«ملوک خانم»

عده‌ای از مساکین و گداهای اطراف مناطق زلزله زده هم برای گرفتن کمک به تقاطع زلزله زده هجوم برده‌اند «جراید»



بدون شرح



شیراز:

دستی دستی مرده مریض می‌کنند!

چند سال پیش آقای بی‌نمازی با هو و چونجبال آب شیراز را لوله کشی کرد کاری نداریم که پس از تحقیقات اساتید فن معلوم شده اساس و پایه کارخانه تصفیه آب شیراز غلط است و فقط دستکاهی است که می‌تواند گل ولای آب رودخانه را رسوب دهد ولی جالب اینجاست که وقتی دیدند این همه لوله و دستکاه بکار نمی‌خورد حالا صبح به صبح به آب گچ می‌زنند که دستکاه بیکار نبوده و لااقل گچ‌ها را رسوب دهد! و چون دستکاه خراب شده و گچ‌ها را هم رسوب نمی‌دهد صبح که ما می‌خواهیم دست و صورتمان را بشوئیم با آب سفید رنگی (شبه شیر) روبرو می‌شویم و به همین جهت تمام اهالی شیراز روسفید هستند! و آقای بی‌نمازی که دیدند بیمارانی که بر اثر خوردن این آب بوجود می‌آیند پیش از ظرفیت بیمارستان صد تختخوابی است لذا برای رفاه مردم فوراً یک بیمارستان پانصد تختخوابی تأسیس کردند! اینو می‌کنن نبوغ! اینو می‌کنن فکر! و اینو می‌کنن کمک به منوع!!

آبادان:

خیابونواخرابه!

نمیدونم این شهر تاریخی را که واسه ما می‌فرستند از کجا گیر می‌آورند؟ چون از همه چی سر رشته دارند جز از شهرتاری!

باتوجه باین نکته که بیشتر منازل آبادان متعلق به شرکت نفت است و خیابانهای جلوی این منازل را نیز شرکت اسفالت می‌کند فقط چند خیابان میماند که بایستی توسط شهرتاری اسفالت شود آنها الحمدلله آنقدر چاله چوله دارد که گاهی شتر با بارش و بعضی اوقات هم معشوق با یارش در آن کم میشوند! بای

اراک:

بجای آب باد می‌خوریم!

دو سالست خیابانهای اراک را زیر و رو کرده‌اند که لوله کشی کنند و اینکار را هم پسالمتی کرده‌اند و سر هر چهارراه هم یک فشاری قرمز رنگ که علامت عشق آتشین شهرتار ب مردم است! نصب نموده‌اند ولی ماجرای جالب از اینجاست شروع میشود و بقول سینما روها «آرتیسه تازه وارد میدون میشه!»

بدین معنی که اگر رعکذر تشنه‌ای خیال خوردن آب بسرش بزنی و تکه یکی از این فشاری‌ها را بشارند چنان پادی از آن خارج میشود که آن مادر مرده را ۵ متر آنطرفتر پرتاب کرده احتمالاً از شر زندگی راحت می‌کند!

البته شهردار نظر سوئی ندارد و چون آب اصولاً میکرب دارد! برای سلامتی مردم باید در لوله‌ها کرده است تا سلامتی آنها را تأمین کند!!

فومن:

این جاده رو درست کنید! تر و خندا این خبر و بخونین ببینین چقدر جالبه!

مسلماً برای هر يك از اهالی فومن اتفاق می‌افتد که در هفته کاری در رشت داشته باشند و ناچار از رفتن باشند و اگر کسی بخواهد این ۲۷ کیلومتر را طی کند ببینید به چه بدبختی‌هایی دچار میشود!

چون جاده خیلی خراب است پس از طی این ۲۷ کیلومتر مسلماً دل درد - دل پیچه یا شکستگی استخوان عارضش شده و لااقل دوسه روز در رشت میماند تا خوب بشود و همچنین مجبور است لباس خود را که از شدت گر و دوخاک تغییر رنگ داده به اتوشویی بدهد! در مراجعت نیز در فومن بستری میشود و لباس خود را به اتوشویی میدهد! اینست سرنوشت يك مسافر فومنی! پاره‌کننده فومنی!

اصفهان:

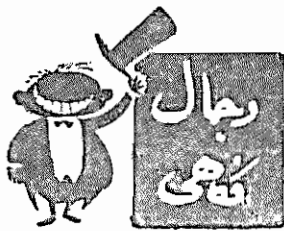
يك بام و دو هوا! اتوبوسهای تهر و سه پشته آدم سوار میکنند و اتوبوسهای اصفهان اگر یکنفر اضافه داشته باشه ۲۰ تومن جریمه میشن! اینو می‌کنن مساوات!!

منارجنبون

گلوه‌گاه:

چه جاهانی پیداه میشه پیش‌بینی وضع هوای گلوه‌گاه در ماه گذشته! دلالت دارد بر گرمی هوا، قحطی و گرانی اجناس، رواج دزدی و اختلاف در شهرتاری و انتشار شب‌نامه بر علیه بخشنامه و اختلاف در بین اعضاء انجمن شهر و انتخاب شهرتار قلابی و انعکاس صدای العطش مردم در خیابانها و از این جور چیزهای دیگه - خدا حافظ لاتنس

راستی و ایسین و ایسین! يك چیز دیگه یاد رفت بکم!



از شیرینکاریهای ساعت!

آقای «ساعت» روزی ضمن قدم زدن در خیابان چشمش یکی از مستراحهای عمومی می‌افتد و یادش می‌آید که احتیاج بقضای حاجت دارد! با اینکه تمام مستراحها پر بود، آقای ساعت داخل یکی از آنها میشود. جوانکی که مشغول انجام وظیفه (۱) بود کارش را نیمه تمام می‌گذارد و خطاب به ساعت می‌گوید:

... تو که دیدی من اینتو هستم چرا داخل شدی؟

... آخه مرد حسابی، آگه اینجا مستراح یکنفره بود اسمش می‌داشتن «مستراح خصوصی» نه «مستراح عمومی»!

ولی!!

از مرحوم کریم آقا خشمناک تریف میکنند که پسرش را بعلت بی‌نزاکتی از دبستان اخراج کرده بودند و باو می‌گویند تا «ولی» خود را بمدرسه نیارود او را سر کلاس راه نمیدهند. کریم آقا پس از یک هفته که از اخراج آقا زاده میکندرد، بدفتر دبستان رفته و با عصبانیت فریاد میکشد:

... آقا این چه وضعه؟ شما منو یک هفته از کارم بیکار کردین که چی؟

مدیر دبستان در جواب می‌گوید منظور شما از اینکجه یک هفته از کار بیکار شده‌اید نمی‌فهمم! آقا زاده شما بعلت بی‌تربیتی از مدرسه اخراج شده و باو گفته ایم باید ولی‌اش را بیاورد.

کریم آقا که سخت از کوره در رفته بود می‌گوید: حالا آمدیم به پنده‌خدائی تو فامیل واقوامش «ولی» نداشت! باید بره از کدوم جهنم - دره‌ای آدمی رو که اسمش «ولی» باشه گیر بیاره تا شما بچه‌شود و باره بفرستین سر کلاس!!

اختیار آب خوردن مردم گلو گاه در دست رفتگرهاست! حالا میخواهید بروید بفرمائین!

شهر و چراغونش کن فساد و داغونش کن

ف - بیبهونی

اوسا علم دیالا جنسارو ارزونش کن قاطی اداره تنبون صاحب تنبوش کن هر کی می‌بینی دزده بگیر و زندونش کن ولی پس از دوروزی ببخش و بیرونش کن

شهر و چراغونش کن ، فساد و داغونش کن

بشکن و بالا بنداز ملت ما صبورند جان تو بیخیالتش گر همه لخت و عورند زرفته در غرورند ز وعده در سرورند من نمیکم چکار کن ، همچین و همچونش کن

شهر و چراغونش کن ، فساد و داغونش کن

موجر بی مروت رهن آشکاره کاسب خودسر اینجا گزنده تر زماره روغن نباتی آخر دخل منو میاره جنس تقلبی رو به خورده ارزونش کن

شهر و چراغونش کن ، فساد و داغونش کن

ایکه درین زمانه چو مخلص فقیری حق حیات نداری باید بری بمیری غصه نخور تو هر چند بدر و غم اسیری ابرو رو وا کن از هم چهره رو خندونش کن

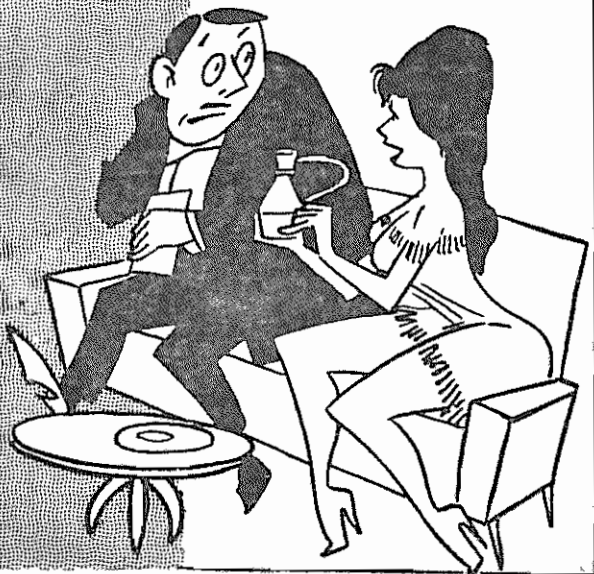
شهر و چراغونش کن ، فساد و داغونش کن

نرخ اتول گرون بود باز می‌خواود گرون شه این دل ما که خون بود باز می‌خواود که خون شه طالع ما نکون بود باز می‌خواود نکون شه شیطان میکه دوباره الاغومین و نش کن!

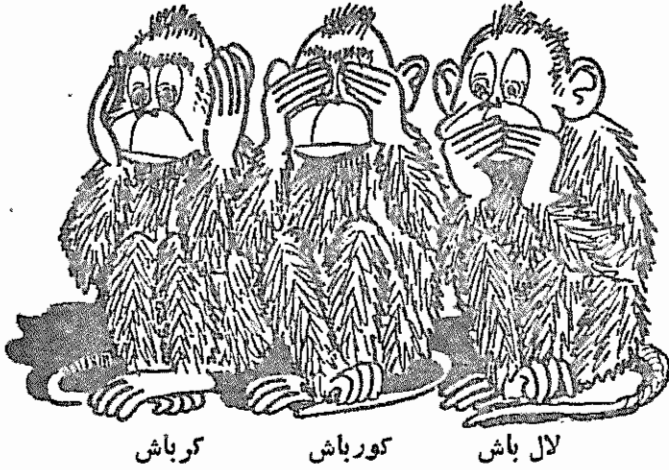
شهر و چراغونش کن ، فساد و داغونش کن

کاری دیوا

هزار تومن سیدی با زان این او دهن دیوا بیایست با شکر که با دو هزار تومن هم نتوانی از دست غلامش بشی!



دستور جدید گاکا توفیق به همولی



لال باش کورباش کورباش

راه حل!

راستی میدونی که منو برای شرکت در مسابقه قهرمانی انتخاب کردن؟ خوب کی میخوای شرکت کنی؟ والله نمیدونم چونکه وزنم هفت کیلو زیاده. خوب اینکه علاجش آسونه، هم الان سوار بنز شرکت زائد بشو، هم بکارت میرسی هم تا مقصد هشت کیلو از وزنت کم میشه! «عباس معینی»

این ادعا تا بلو های زیر را بعنوان مشت نمونه خروار بخوانید و کیف کنید!

تا بلوی کبابی واقع در خیابان پهلوی تبریز جنب سینما نیاگارا، «کباب پزی یمن آبگوشت کباب موجود است!!»

تا بلو مافوق خوشمزه زیر هم مربوط به گرمابه ای است واقع در شهر فوق الذکر: «آقا خانم در یک نمره کردن ممنوع است!!»

در بین راه همدان و کرمانشاه یک گدای حرفه ای دست از پادرازی تر، در سراسر سال نشسته و در حالیکه زیر لب ورد و دعا میخواند همیشه با القادس وزاری دستش بطرف مسافری دراز است و در کنار او تا بلوئی به مضمون زیر بچشم میخورد:

«پاسگاه وصول عوارض شهرداری!!»

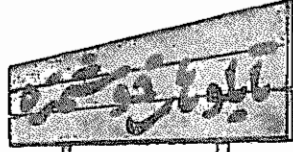
در خیابان زند شیراز نزدیک شهرداری چند تا بلویزرگ و کوچک و مربع و مستطیل و مورب با مضمون زیر دیده میشود:

«شکار عبدالعلی عارف!!»

پس فرار از قهوه خانه ای واقع در راه کرج تا بلو کوچ و معوج زیر شما را بعضی اولین نگاه میکنند:

«قهوه خانه عرش! هر روز از ساعت ۶ تا ۱۰ تلو یون از شما پذیرائی میشود!!»

تا بنو سوگهای این هفته: تهران - هوشنگ صانعی: غلامحسین حسن نیا؛ حسن طابیان - ناصر - تبریز: م پویان - کرمانشاه - کره بچه - شیراز



تابلوهای خوشمزه این هفته را برتیب قد یعنی با رعایت نوبت و تاریخ وصول از مرکز کمپانی تابلوهای کدائی یا عبارات دیگر از طهران شروع میکنیم. تا بلو زیر از سر در آرایشگاهی واقع در پشت مسجد جمعه اقتباس شده!

«آرایشگاه: در این مسلمانان محاصن (!!) با ماشین اسلح (!!) میشود!!»

دو قتره تا بلو زیر در عباسی و میدان گمرک بردر و دیوار خود نمائی میکنند:

«بورس معاملات اتومبیل املاک - نقاشی با اسلوب جدید!!» تا بلویک نمازخانه سرکه و ترشی فروشی:

«شیشه فروشی ذغالی!!» در خیابان گرگان چهار راه عظیم پور، کوچه شکوفی تا بلوئی که گویا با پیروی از مکتب دادائیس نوشته شده! بشرح زیر جلب توجه میکند:

«دکتر فلانی! بیماریهای کودکان - داخلی - زنان - صبح گرگان چهار راه عظیم پور عصر!!»

تا بلو زیر هم از یک کافه نیمه مقدس واقع در شمران کش رفته شده!

«بعثت قرب مسجد!! از فروش مشروب الکلی خودداری میشود!!»

چالوس هم تابلوهای خنده دار داشت و ما نمیدونستیم، اینهم نمونه اش از یک بستنی فروش «بستنی بطریق تهران موجود است!»

مثل اینکه استان آذربایجان بعد از تهران رکورد تابلوهای خوشمزه را شکسته است، برای صدق

بخطوبیل

سوره تفاهم

دکتری نیمه شب خسته سوی خانه خویش آمد و رخت از تن خود کند و بیفتاد توی بستر و بنهاد سرخسته ببالین که بیاسایدو در خواب رود. لیک بیک مرتبه زنگ تلفن کرد صدا. دکتر بیچاره که چرتش شد از آن پاره پاره زجا جست بیکباره بسی تیز و بلحنی غضب آمیز زن خویش فراخواند و بدو گفت: «ببین کیست که این موقع شب با تلفن باعث درد سر من گشته؟ کسی گر که مرا خواست بگو نیست» زنش نیز بسوی تلفن آمد و برداشت ز روی تلفن گوشی و گفت: «که ببخشید، توی خانه خود نیست کنون دکتر و تاصبح نیاید.» طرف او که زنی بود از این حرف بشویش در افتاد و بزد داد که «ای وای من الان چکنم؟ دکتر اگر نیست دگر کیست که این وقت بدام برسد؟ چونکه زنی حامله ام بنده و در ماه نهم هستم و الحال بیکباره گرفتار پدردی شده ام چاره من چیست؟» صدای زن آشفته دل آقدر رسا بود که دکتر خود از آن دور بدانست که او کیست. لذا بازن خود گفت: «بگو مدت یک هفته بزائیدن او مانده و الساعه نباید که از این درد بشویش فتد گر که یکی قرص مسکن بخورد درد بسی زود شود رفع و بسی دیر نیاید.»

زن دکتر به زن حامله گفت: «نکران هیچ نباشید و یکی قرص کنون میل نمائید و بخوابید و بدانید که این درد بسی زود شود رفع» زن حامله بشنید چو اینگونه سخن از زن دکتر متعجب شد و افتاد به تردید و بگفتا «مگر الساعه نکفتید که از خانه بیرون رفته کنون دکتر و تاصبح نیاید بسوی منزل خود باز؟ پس اینمرد که این نیمه شب آمده پهلوی شما کیست؟ چنین آدمی آخر چقدر صاحب وجدان و شرف باشد و آیا بصلاحیت او هست که بهر مرض بنده طبابت بنماید؟»



اسم بچه ها رو نوشتم! خوش بحالت، پول شهریه از کجا آوردی؟ نه با حواست کجاست! مدرسه رو نمیکم تودفتر یادداشت نوشتم که از حقوق این برج بر اشون کفش بخرم!!

هوالباقی
هذا کتاب مستطاب «جوامع المكافات» یا رساله
تذکره

خلاصه از گذشته
علیمحمد خان کارمند دنیایه اداره اوقاف قوچان با هزار دوندگی خودش را به تهران منتقل میکند و پس از کشیدن هزار جور درد سردوتا اطاق خالی پیدا میکند روزاولی که وارد خانه میشود زن صاحبخانه با یکی از مستأجرین دعواش میشود و بعد از اینکه نسی دعوا دامن او را هم میگیرد و بعد از شنیدن چند فحش آبدار از صاحب خانه اول شب برای تماشای تهران با بچه هایش به خیابان میرود و در خیابان عده ای را می بیند که کدائی را بهت سرخرشدن در مجلس جشن یکی از اعیانها بیاد کتک گرفته اند و او هم داخل جمعیت شده مشغول تماشا میشود و.....

۱۷- ابهت تهران!

باری از دیدن چنین صحنه نه به قلبم تآوری رو داد غیر من هم کسی نشد غمگین چونکه این باشد از بدیهیات (یعنی هر کار زشت و رسم خطا قبیح آن کار می رود از بین مثل اغلاط زشت ناهموار هوس گفتن «مرا بشناس» از لغت بگذریم الفاظ است تا که اوضاع ما پر از زشتیست هله، باید سراغ جامعه رفت تا که در کوچه پر زبیکار است تا ز سعی رجال فرزانه! تا که حرف حساب چون باد است تا که فقر هر کجا زده ریشه تا که در جای عالم و دانا تا که در مسند هنرمندان صحبت از «سین» و «صاده» و «نون» غلط است

گر صحیح بود کنون غلط است (حد قالب ز حجم بطن گذشت) غیبت از عیب و نقص مردم شد در کجا بودیم، از کی میگفتم؟ صحبت از هایهو و غوغا بود بهر یک لقمه نان خشک و خراب مینمودند حمله و بدورد این گداها، هله، همین عده! حاصل غارت همین گابند! امر عادی شده است در کردار کس نیفتد بیاد مذهب و دین ایستادم، نگاه کردم سیر بتمشای کوچها رفتن! سر فواره هاش ده دانه است! پیچش و تاب را ببین، به به! (مثل مادام موسیو ارفتم) عقب ما قطار در هر حال چمنش را ببین چه گل داره! دور پاشوره رو، همش سنکه! خوش خوشک رد شدیم از آنجا داخل کوی لاله زار شدیم حیف همری که رفت در قصبه! توی آن شهر و مردم ناشاد به خیابان شیک و مردم آن! چون هنوز گردش اجاره نشین تمام نشده بقیه قضا یا رادر شماره آینده بخوانید

خانم خانه دار
شکوه میکرد دوستی که زخم کز سر پرده چیده و زده است

فیل و فنجان؟! - غم خرسندی

ایکه داری غصه آب و غم نان - غم مخور
عاقبت روزی شود اجناس ارزان - غم مخور
گر نداری پولی از بهتر کتاب و شهریه
تا گذاری بچه هایت را دبستان - غم مخور
ساس و کک گرتوی جیبیت رقص چاچا میکنند
شاد و بخندان شو توهم مانند آنان ۱ - غم مخور
در خیابان چون زنی از فرط بیکاری قدم
گرهولت داد آنطرف ، آقای آزدان - غم مخور
نان خالی گر نداری هی بخور یاد هوا
خرج و دخلت گر بود چون فیل و فنجان - غم مخور
جای دزدان کلفت و مارکدار و خرسوار ۱ ؟
آفتابه دزد اگر افتد بزندان - غم مخور
ساکت و آرام بنشین گوشه ای و دم مزین
هستی ما گر که چای پیدند رندان - غم مخور
ایکه چسبندی به تئبان وصله های رنگ رنگ
حال چون گردیده پوشاک تو الوان - غم مخور
گر اناات ریخت صاحبخانه بیرون - بعد ازین
بهر خود چادر بزین توی بیابان - غم مخور
گرچه هست این زندگی مشکل ولیکن چاره چیست!
از برای « این » منال و در پی « آن » - غم مخور



« روزگار است آنکه که عزت دهد که خوار دارد »
زلزله از بهر جمعی منفعت بسیار دارد ؟
ن . پاکشیر
« آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند »
آیا شود که بر تن لختی قبا کنند ؟
« عیسی حسین خانی »
« ای که دستت میرسد کاری بکن »
شخص عاقر را زیر گاری بکن ۱
« مشهد - محمود عنایتی »
« خوب رویان جهان رحم ندارد - دلشان



تذکر - از چند هفته پیش که این بنده کمترین در این ستون شروع بتدریس دروس دانشگاهی کردم مراب بفرمایید این فکر بودم که ممکن است لاج کاکا را در بیابورم اتفاقاً همینطور هم شد ، ولی باید خدمتتان عرض کنم که نه تنها از چشم غره و زخم زبان مهولی نمی ترسم بلکه از کاکاهم واهمه ندارم (اصلاً این خودم و نه باشه من به چیز دیگه ای هستم!) فقط اینو بگوئید که اون هفته هم درس ما چاپ نشد کاکا لطف فرموده و مطالب بنده را سانسور کرده بود (۷۱)

کتاب مستطاب علم اقتصاد

بخش اول تعریفات

اقتصاد علمی است که در آن از مادیات و این حرفها بحث میشود و چون مادیات چیز خوش خوراکی است (۱) در نتیجه اقتصاد هم چیز خوشمزه ای میباشد (برای تصدیق عرایض بنده میتوانید از آقای رحیم علی خان خرم هم سؤال بفرمائید)

در علم اقتصاد از « تولید - کار - سرمایه » صحبت میشود و بنده تا آنجا که مقدور باشد برای شما تشریح میفرمایم ۱۱

۱- تولید - اگر شما مبلغی وجه رایج بیک عمده باهوش یا مقاطعه کار اهل زدوبند بدهید در اثر پشتکار و جدیت ذاتی و جبلی که دارد (؟) نه تنها در عرض مدتی چند و بالای خوشگل و پاستوریزه در کشور بی درد سر سوئیس خریداری خواهد کرد بلکه یکی از مشتریان پروپا - قرص با نیکهای آن کشور هم خواهد شد (؟)

عمل این مقاطعه کار « تولید » نامیده میشود ولی باید بدانید اعمالی که تولید در دسر می کنند (۱) بهیچوجه جزو « کارهای تولیدی » محسوب نمیشوند

۲- کار - کاریک مسئله پهنیج و ناچوریه و چون بنده مدتهاست که بیکارم نمیتوانم تعریف درستی از کار بکنم اما معمولی عقیده دارم که کار عملی است که دارای نتیجه اقتصادی میباشد مثل عمل آقای خریانی ۱ ولی کاکا عقیده دارم که کار نباید حتماً نتیجه اقتصادی داشته باشد بعنوان مثال کارهای یادگستری خودمان را شاهد میآورند ۱ و چون نمی شود بالای حرف کاکا حرفی زد اینست که با عقیده اش موافق هستم ۱

۳- سرمایه - راستش را بخواهید بنده نه سرمایه دارم نه سرمایه دارهای مملکت آشنائی دارم ، همینقدر باید خدمتتان عرض کنم که سرمایه چیز خیلی بدرد بخوری است (۱۱)

بخش دوم - تشکیلات اقتصادی

الف- شرکتها: هر گاه دو یا چند نفر برای انجام کاری پولهای خودشان را روهم بگذارند میگوئیم شریک شده اند شرکتها انواع مختلفی دارند از جمله ، شرکت « شین » که از آن شرکتها ی . . . (لا اله الا الله . . .)

به عقیده بعضی از علمای علم اقتصاد بانک ساختمانی هم با ساختن خانه های ارزان قیمت و زیبا ۱۱ در اراضی خرگوش دره پای خودشان را حسابی داخل کفش شرکت شین فرموده اند (۱)

ب- شرکت سهامی با مسئولیت محدود - بنظر پروفیسور معمولی اقتصاددان معروف خصوصیت بارز این شرکت اینست که مسئولیتش خیلی نامحدود است (۱) (بهمین جهت بان میگویند با مسئولیت محدود (۱۱) مانند شرکت امینی با مسئولیت محدود) که در رشته صادرات و واردات حرف و وعده و بکیروول کن کار میکرد ۱

بخش سوم - علمای علم اقتصاد

در اینجا علمای علم اقتصاد را به ترتیب اهمیت و مقامی که در این علم دارند با ذکر آثارشان بشما معرفی می کنم :

۱- پروفیسور خریانی - که در سال هزار و سیصد و خورده ای کم ۱۱ در کشور گل و غیره . . . بدنیا آمده است معروفترین اثر نامبرده « چگونه اقتصاددان شدم » نام دارد ۱۱

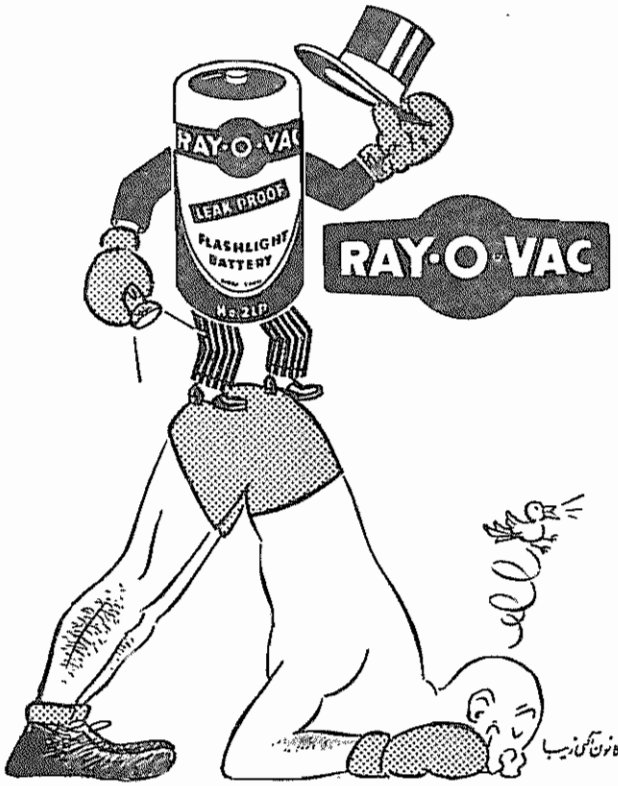
۲- دکتر ساقط پارسال - که دو کتاب دارد اولی بنام « تلوز و وزن یا یخچال طبیعی » ۱ و دیگری بنام « کولانوعی کلاه است » ۱ میباشد عده ای عقیده دارند که عالم نامبرده کتاب اخیر را ترجمه کرده اند (بگردن راوی) .

۳- دکتر امینه - که کتاب معروفش « کشتی با بودجه » نام دارد ۱ « مردن شکسته فومنی »

ضرب المثلهای کشور زلزله!

- جوجه را آخر پائین می دزدند ۱
 - عجله کارا انسان است ۱
 - کارها آسان شود اما بیول ۱
 - سیور دستپاچه دود فعه رأی توی صندوق می اندازه ۱
 - هر که پولش بیش ، ربحش بیشتر ۱
 - وکیل رو که رویدی میخواد وزیر بشه ۱
 - عمو سام از نفت بدش میاد نفت هی میره توی کشتیهای نفتکش ۱
 - خدا منجر جال را دید که کلاه سیلندری بهشون داد ۱
- « اهواز - فرخ نیرومند »

ری . او . واک قهرمان قهرمانان

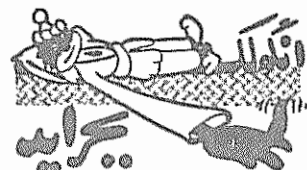


باتریهای ری . او . واک در قدرت و دوام بی رقیب است
باتریهای ری . او . واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده هرگز چکه نمیکند و هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ نمیکرد .

باتریهای جلی ری . او . واک برای هر نوع رادیو چراغ قوه

تربیت

مؤسس : شادروان حسین توفیق
صاحب امتیاز و مدیر حسن توفیق
جای اداره : تهران - خیابان اسلامبول
تلفن ۳۹۶۷۳
چاپ رنگین - باغ سهپالار



امید ایران : ربای شکست خورده ، برنده مسابقه ملکه زیبایی را نبوسیدن !
کاکا : ما حاضریم جورشو نبکشیم؟
کیهان : حل مشکلات فرهنگ با کیست ؟
انگولکچی : با امام زمان (ع) !
تهران مصور : آبا کوه دماوند آتش فشانی میکند ؟
کاکا : نه بابا این روزها صدای کوه دماوند هم در نیاید !
امید ایران : بهشت روی زمین کیجاست ؟
انگولکچی : ایران !
اطلاعات هفتگی : کربه ایرانی به ۱۹ هزار تومان فروش رفت .
انگولکچی : کربه هم نشدیم !
امید ایران : ۲۲ هزار پرونده قاچاق مواد مخدره درد ادکستری ایران گردو خاک میخورده .
ممولی : اونوقت مردم میگن پرونده ها «بیکار» افتاده !
آسیای جوان : اگر بمجلس بروید چه میکنید ؟
کاکا : من بشما ۶×۴ پدرم میخندم که همچو کاری بکنم ؟
تهران مصور : دستمال را فراموش نکنید ؟
ممولی : بهشون هم بگو که حتما باید ابریشمی باشه !
آسیای جوان : عشق چه شیرین است .
گشیش خانم : باز تو اسم شیرین آوردی یادقند و شکر خدا بیامرز افتادم !
خوشه : از برنج چه میدانید؟
انگولکچی : مثل اینکه میگن خوردنیه راست و دروغش کردن خودشون !
اطلاعات هفتگی : کلپواترا هزار جفت کفش داشت .
انگولکچی : یعنی میفرمائید کلپواترا هزار یا بود ؟ !
نوی خراسان : فرهنگیان هم باید در این انتخابات سهمی داشته باشند .
فرهنگیان : مرا بخیر تو امید نیست شمرسان !
تهران مصور : طی چهار سال اخیر بخدمت ۱۵ هزار نفر از کارگران صنعت نفت خاتمه داده شده .
انگولکچی : فی الواقع آدم وقتی این خبرها رو میخونه قلقلکش میشه ! خصوصاً که تعلق صدراعظم را هم در مورد بیکاری شنیده باشه !
پیغام امروز : آمریکا با حمایت از رژیم نکو دین خود را درد دنیا بد نام کرده است .
گشیش خانوم : مکه نا حالا خوشنام بوده ؟ !
کیهان : وزیر فرهنگ گفت

چلو کبابی ایران



ملت - حساب ما چی میشه ؟
صدراعظم - حساب شما با این آقااست !؟

د از قبول شدن کنکور معاینه پزشکی بعمل میاید

۱- اینکاره

معاینه !

ای که رفتی سراغ دانشگاه فکر کردی که علم و معلومات فکر کردی که لازمت دارند میکنند تعارف و تکریم تا که فردی بدر خور بشوی بکنی بهر خلق جانبازی مردم بی حیای چاچول باز بسکه تعریف بی جهت کردند هر که آمد، نشست و لغتش داد شوق تحصیل دردلت افروخت میل کنکور در سرت افتاد رفتی رفتی که اسم بنویسی صدتومن پول ثبت نامت شد دو تومن اینجا پول تا کسی بده رونوشت شناسنامه بیار نامه های سفارشی بفرست که نباشی بفکر نقل و نبات تازه بعد از چنین قبل منقل سه چهار سال پشت دانشگاه رد شدی توی اولین کنکور توی کنکور سومی هیبات بود اوضاع بر همین منوال امر شد مشتبه بشو کم کم باز شد از برای مخلص راه لیک غافل که چرخ کجرفتار تازه آغاز گشته بدستی باید از تو معاینه بشود بروی پیش «رادیو توگراف» مغز خود را «حمورزیزه» کنی تا که مانند دیگران ، کم کم بروی در کلاس بنشیننی بشوی مثل من سرا یا گوش دست از آستین برون نکنی ورنه البته که مرض داری باید البته که رفوزه شوی کله پا در میان کوزه شوی

نون قرصی!

عده زیادی از خوانندگان عزیز ما هستند که در منزلشان نشسته اند و خیر ندارند که چه کیه هائی برای دو تومن سه تومنشان دوخته اند و برای تیغ زدن شما چه کلک هائی میزنند و چه نون هائی بهم قرض میدهند !

ما از این اینهنفته تصمیم گرفتیم برای اینکه کسی بخواندگان ما کلک نزنند گاهی کداری چند چشمه از این چشم بندبیارا برایتان بنویسیم ... و اما اینهنفته

سپاسگزاری !

«بدینوسیله از صاحبان سینمای مجلل نادر که حاضر شده اند فیلم مرد میدان را در سینمای مدرن و مجهز خود نمایش دهند سپاسگزاری میکنیم .

کارگردان: سردار ساکر
جراید شنبه ۲۳ شهریور

تشکرا

«بدینوسیله از آقای سردار ساکر تهیه کننده و کارگردان فیلم مرد میدان که این فیلم بی نظیر و بی رقیب را برای برنامه افتتاحیه این سینما تخصیص داده اند تشکر می-کنیم .

«سینما نادر»
جراید شنبه ۲۶ شهریور

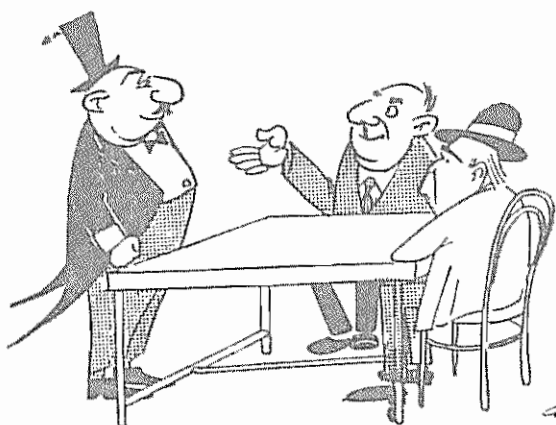
تذکره

بدون شك موقعی کارخانه ذوب آهن در ایران شروع بکار می کند که صنعت «پلاستیک سازی» جای تمام صنایع فلزی را گرفته باشد !؟

ح - م: کرمانی

مصالحه نفتی

تایمز مالی طی مقاله ای درباره مذاکرات نفت در لندن، می نویسد:
کمپانیهای نفت با اوپک مصالحه میکنند !
 و این درست مثل آنست که یکی از یکی طلبکار باشد و از او بداد گاه شکایت کند و در آنجا بدکار بگوید درست است که من مقروضم ولی حاضرم با طلبکارم «مصالحه» کنم یعنی یک درصد از طلبش را بدهم و باقیش را از طرف ایشان نیابتاً بپردازم !



«میگم حلال زاده ای ، دوره هیجدهم صحبتت بود دوره بیست و یکم پیدات شد !؟»

انگولکچی : زبونتو آب بکش ! کارت الکترالوهر کی بخوره برق خشکت میکنه !!
خراسان : دارتانت، گفت در هیچ کشوری مثل ویتنام جنوبی هرج و مرج وجود نداره .
ممولی : بقول معروف کشنگی نکشیده که عاشقی یادش بره !!
اتحاد ملی : پانزده هزار تومان حقوق هر سنا تورااست .

انگولکچی : بجان بچه ام در مقابل زحمتی که اون بیچاره ها واسه ما کردن کلفتیا (!) میکنن هیچه ؟!

مشکلات فرهنگ با پول حل نمیشود توفیق : بکین اکه راست میگي پولهای بچه های مرد مو پس بده !
اصفهان : ناکپان معجزهای رخ داد تمام اهالی شرافتمند شدند !
کاکا : زیاد خودتو نکیر ! انتخابات که تموم بشه در باره مثل اول میشه ؟ !
بامشاد : من بجای شما خجالت کشیدم .

کاکا : چکنیم با این خجالتها ؟!
اتحاد ملی : بعضی جاها کارت انتخاباتی را تا ۲۵ ریال میخرند .



... و چون از دست روزگار غدار و نیافتن کار به «دوارالرأس» (اعنی = «سر کج»!) مبتلی گشتم خواستم پیاله‌ی در کشم تازنگ از دل تنگ بزدايد ولی مرا کیسه از زر تپی بود و قارایط را دندان طمع تیز . خواستم بسینما اندر شوم ، آنرا نیز صف از ژیکولو و ژیکولت دراز بود و نیشگون ازبی !

لاجرم کار هرروزه را آغاز همی کردم و بسان هزاران همکار «بیکار !» خودبه «گر کردن !» خیابانها مشغول همی شدم جوانب را همی سو کیدم !

در کنج خیابان ، پیری دیدم که از شدت یادفتن زمین گیر شده و با فروش کتب کهنه عهد بوق روزگار همی گذراند . قیافه‌ی فیلسوفانه بخود گرفتم که اهل فهمم و خریدار کتاب ! کتابی چند بهم برآوردم و از هر یک سطر ی برسیبل تفنن قرائت همیکردم . پیر ، ققیانه درمن مینگریست و چنان مینمود که با « اشعه ایکی » اعماق جیب خالی مرا می بیند ولی مشت خالی مرا باز نمیکند . بزرگواریش را مفتحم شردم و کتاب قطور بی اول و آخری را گشودم و این حکایت برخواندم :

حکایت !

در آن زمان که فرعون در مصر خدائی میکرد و سگ اصحاب کفب بجهت خوش سیرتی در کشتی نوح نجات یافت ، سیاد مردی در شهر بلخ بکار گرفتن ماهی مشغول شد ، اما روزگاری او سرچنگک داشت تیرش در شکار بنگ میخورد و اسب مرادش لنگ میماند !

ماهیگیر هر بامداد قلاب ماهیگیری بر میگرفت و بکنار شط بغداد اندر میشد و ران کبک و تیهو و کرمهای ناب و نیکو سر قلاب میکرد و آبش فرو میبرد ، ماهیان فراوان ، به اطراف قلاب اجتماع مینمودند ولی آنهمه اغذیه و اطعمه را تغذیه و طعمه (!) نمیکردن سیاد از این ماجری سخت بر آشفت و شکایت پیش عیالش برد که ای زن نمیدانم ماهیان این دیار را چه میشود که گرد قلاب ، چرخ همی خورند لکن بقلاب نمیگروند ؟!

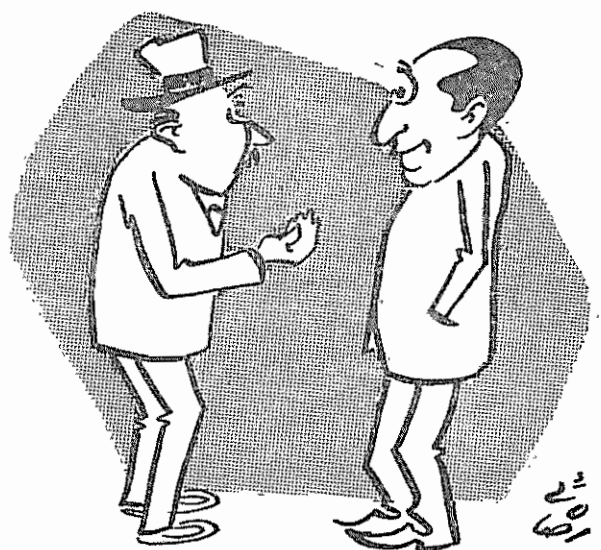
زن گفت: ای پسر خرفت ! خشت بردر میزنی و وسمه بر ابروی کور میکشی چه دانی که ماهیان این دیار را زهره آن نیست که دهان باز کنند ! و شیخ نصرالدین بلخی نیز درباره آنها چنین فرموده:

«شعر»

دیده را سیاد اگر از اشک خود دریا کند
بر سر قلاب اگر صد کرم بیهمتا کند
روز و شب گر در کنار نهرها ماوا کند
جرأتی کو تا که یک ماهی دهان را وا کند؟

چون حکایت بدینجا رسید فتق پیر کتابفروش عود کرد و حوصله اش آخر شد کتاب را از دستم بگرفت و بکناری پرتاب کرد و گفت سرخویش گیر و راهی دیگر در پیش .

«چراغ موشی گنابادی»



مگه تو موهات سیخ سیخ نبود ؟ چیکارش کردی با این خوبی خود اید ؟
- روغن نباتی زدم !

بانودلکش نام خود را عوض کرد . نام تازه او شور خواهد بود . چراید



چراغعلی!



زلفعلی!



شور !

لطیفه‌ها:

... طلا گرفت !

- میدانی خانم بزرگ دراز جا بیجا کردن کمد سقط جنین کرد و مرد ؟
- آهان ، دیدم دامادش داشت کمد را طلا می گرفت ؟!
کم طاقت!

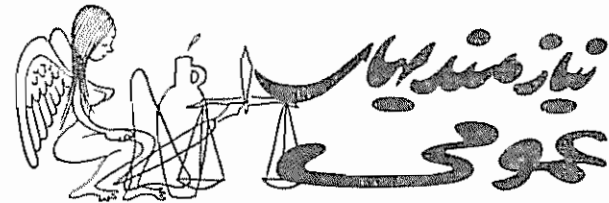
دو نفر مرد با هم صحبت میکردند یکی از ایشان گفت :
- خانمیرا می شناسم که هر وقت صحبت از سن بشود از شدت خشم و غضب غش میکند !
- اینکه چیزی نیست ، زن من وقتی سن حقیقی خود را فہمید جا بیجا سگته کرد !!
حرف حساب !

علی - بابا جون شما میگین اتومبیل ۴ اسب است ، من حاضرم ثابت کنم یک اسب هم نیست !
پدر - چطور پسر من ؟
علی - برای اینکه وقتی حرکت میکنه صدای سم یک اسب هم نمیده!

«با گشایش مجلس ، آخرین مانع در راه کمکهای مالی غرب بطرح های عمرانی ایران ازین برداشته میشود ، خبرگزاری آلمان»

پول پر بیچره!

ای پول پر بیچره که معشوقه مائی
مفتون تو هتیم در این دوروزمانه
دنبال تو آئیم، همه، کو چه بکوچه
دیدار تو جوئیم، همه ، خانه بخانه
شورو و ثنا بھر تو شد باز بمولا
«مقصود توئی، کعبه و بتخانه بها به»



مجازات ، آنها را تحویل مامورین چاهنمائی بدهند !
پانسیون

جوانی چهل پنجساله که تا بحال چندین بار خودش را کاندیدا کرده ولی بخت با او یاری نکرده حاضر است در یکی از مجلسین تا آخر عمر پانسیون شود نصف حق العمل در ابتدای قرار داد و نصف دیگر پس از انقضای مدت ! پرداخت خواهد شد .

کاندیدای گوش آویزون خرید دست دوم

شرکت میلی نفت همانطور که اعلام کرده بود چون تقسیم دارد تا سال ۱۹۶۵ کارمندان خارجی شرکت نفت را نصف کند لذا بیک عدد اره تیز دست دوم که بتواند کارمندان مزبور را بدو نیم کاملاً مساوی تقسیم کند احتیاج دارد . داوطلبان میتوانند از امروز تا دوسال دیگر مراجعه کنند !

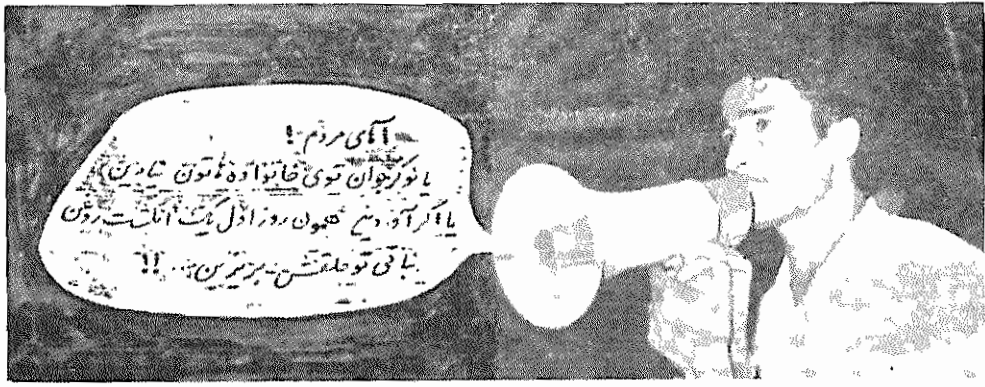
استخدام
دانشگاه تهران جهت باز - نشسته کردن اجباری استادان در سن هفتاد سالگی به سی چهل نفر جوان قلیچماق احتیاج دارد . داوطلبان باید کاملاً با حوصله بود ، و استادان را بمحض ایستادن ، باز سر جایشان بنشانند !

تعمیر اثاثیه
اگر رادیو و تلویزیون شم خوب کار میکند بما اطلاع دهید تا در عرض نیمساعت آنها بکلی ، کار بیندازیم و شما را از شر آذ خلاص کنیم ! م - ک - زردآل

مبدأ - مسییر - مقصد
* موشک ینگه دنیا : کیپ کاناورال - سد چهارتا شهر ! - قمر اقیانوس اطلس !
* حقوق کارمندان : صندوق اداره - جیب کارمند - دخل بقال سر کوچه !
* هنرمندان مادینه : استودیوی چهل تخت خوابی - جاده کرج - اجرای برنامه هنری !
* محصلین : مدرسه - وزارت خرچنگ و موس موس کردن و پارتی دیدن برای ندان شهریه - دعاغ سوختگی دسته جمعی !
* ماشین نویس مخصوص : اطاق کمیسیون - زانوی مدیر کل - اجرای برنامه !
* صدراعظم : کاخ صدارت - ایراد نطق برای افتتاح مدرسه - زدن کلنگ !

م - و توفیق

الله‌وردی قاتل پروین قبل از اعدام برای مردم صحبت کرد... جراید



نکته

نکته‌هایی از چهار طرف پرده، از هوا و از زمین از آسمان و از ریمان، از بند تنبان و از پارلمان، و از اصفهان و لبنان و یونان، قیای آلاء ربکما تکذبان!

نکته اول - از خبرهای دبا اهمیت دار! هفته که در واقع میتوان آنرا جزو خبرهای بهجیب اثر دانست، خبر تشکیل وزارتخانه جدیدی است بنام «وزارت آب و برق!»

البته و صد البته براهل فن پوشیده نیست که زیاد شدن تعداد وزارتخانه‌ها در واقع حکم زیاد کردن «آب دیزی بودجه» را دارد ولی از حق نگذریم، علاوه بر دوازده تا وزیر و یک دو جین معاونین آنها (که فعلا علی‌رغم خیلی از دیپلمه‌ها سر کارند) سایر منتظر الوزاره‌ها هم آدم هستند و بیشتر از این نمیتوانند و نباید انتظار بکشند چون: **الان انتظار اشد من الموت!**

نکته دیگر - خبر میدهند که چون آقایان وزراء، شخصاً حوصله حضور در مجلسین را ندارند، لذا در صدور آمده‌اند که برای خود معاون پارلمانی انتخاب کنند تا معاونین بجای آنها در مجلسین حاضر شوند. «کاکا» پیشنهاد می‌کند که در انتخاب معاونین راه صوابی را که در انتخاب و کلاهی مجلسین پیش گرفتند، از یاد نبرند زیرا از پس وکیل انتخابی، معاون انتخابی بر می‌آید و بس!

نکته دیگر - در هفته گذشته یکی از کلاهی فرا کسیون مترقی، که میخواست ره رئیس کمیسیون بودجه مجلس شود ولی معاونش کرده‌اند متأسفانه از عضویت فرا کسیون مترقی استعفا داده و حتی جای خودش را هم تغییر داده و در میان و کلاهی منفرد نشسته است

گویا، برای مراجعت وی به فرا کسیون اقداماتی هم صورت گرفته ولی آقای وکیل فرموده‌اند «مرغ بیکپا دارد» و من اگر مراجعت کنم، مرتجع خواهم بود نه مترقی.

نکته دیگر - طبق گزارش خیر گزار بیا، مادام نبودن نطق شدید الملحنی خطاب به پرزیدنت کندی گفته است که «من از تو، توقع، نداشتم...»

و سخنگوی کاخ سفید در جواب او از قول آقای کندی جواب داده است که «تو از من پول میخواستی من نداشتم...» و در خاتمه افزوده است «بیابرو خونه تون، قلبی دمجون - راحت اونوره، قد تو ربون...»

نکته دیگر - در اخبار این هفته مجلات پایتخت که بدتر از آزاری‌ها، دچار کمبود سوژه هستند آمده است که در شهر

پیدا شده

* یک عدد بند تنبان سیاه دو متر و نیمه که بعضی نقاطش هم سوراخ است (!) پیدا شده صاحب آن می‌تواند تا تنبانش جلوی خلق الله پائین نیامده، هر جا هست بلافاصله روی زمین بنشیند تا بنده بیایم بند تنبانش را بهش بدهم! «جمهور دو قلو»

حاضر به «ائتلاف»!

بانوئی هست مجرد، «چشم و ابرو (فعلات) مشکلی، دماغ کشیده (خالص دو کیلوا) دلربا، بی اندازه بانمک (بطوریکه تابستون صورتش شوره می‌دازه!) حاضر م با مردانی که قول بدهند دهن بهر... میزنند بزند ولی پروغن نباتی دهن نزنند «ائتلاف کنم»!

«داوطلبان!» به «بخش نیازمندیهای» روزنامه‌های خیری یا «ستون دلها» می‌مجلات هفتگی مراجعه کنند!

این نطق مایه اعجاب حاضرین گردید و فی المجلس کلی «به به و آفرین و احسنت» تحویل ایشان دادند!

گفته میشود آقای دکتر تصمیم دارند منبعده هر وقت که نتوانستند برای ایراد نطق در سنا حاضر شوند فی الفور یکی از نواریهای مربوطه بر نامه «مرزهای دانتش» رادیو را برای استفاده و استفاده عموم به آنجا بفرستند تا محض خالی نبودن عریضه پخش شود!؟

نکته دیگر - در آخرین ساعت که صفحه روزنامه را بسته بودیم و جای خالی هم داشتیم خبر رسید که اخیراً «ایپیدی پیدایش کیلر» در تمام اروپا محشر کرده است با یمنعنی که اخیراً در دانمارک نیز کریستین کیلر جدیدی کشف شده و حضرات مشغول فیلمبرداری از او هستند!؟

خدا کند که این ایپیدی به کشور ما سرایت نکند ولی بهر حال برای جلوگیری از این مرض چه بهتر که اولیاء امور هر چه بیشتر کارخانه های روغن نباتی را تشویق به ساختن روغن بکنند در آن صورت مسلم است که اگر بجای یک «کیلر» هزار تا کیلر هم بوجود بیاید بین مردها ذی‌روحی وجود نخواهد داشت که سر بلند کند و بگوید:

«لبیک!...»

«لبیک!...»
«فاتحه»

نخست وزیر گفت: «درس خواندن شرایطی ندارد»

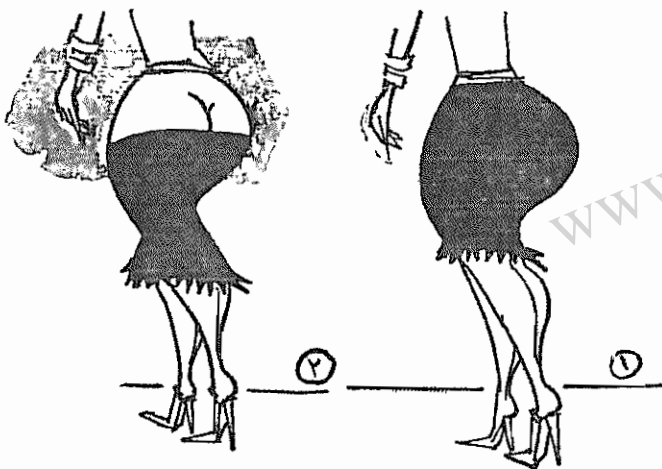
۵ - خرسندی

تصدیق!

چنین گفت صدراعظم نامدار شرایط ندارد، بسی ساده است چو اول من این حرف بشنود می‌ولی چون در اوضاع کستم دقیق

بله ما ز شهریه گر بگذریم، بگیریم نا دیده آن پولها، نیاریم اینرا هم اندر حساب، و گر هست کمبود آموزگار، ز کمبود جا هم بپوشیم چشم، دگر هیچ شرطی ندارد وجود چه خوش گفته صدراعظم خوش خبر که تحصیل را نیست «شرطی دگر!»

«در مدلباس امسال، دامنها قدری پائین تر آمده است جراید»



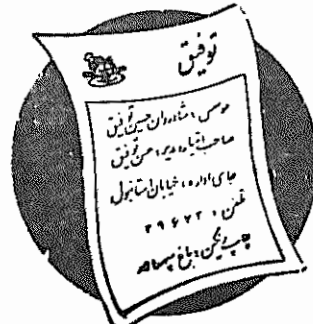
ناصر حیا نگر

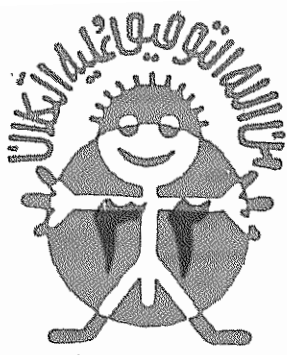
پس نیست

مرا چون ثروتی در دسترس نیست منه بر کلبه من اسم خانه توای معلوم بیکس، ناله بس کن فغان از تنگنای زور و تحمیل در باغی که از سیزی برد دل کدا گر نیست غرق ناز و نعمت اگر از فاسد و افسد سخنها! مکن حرف خودت تکرار ناصر چو میدانی که در این خانه کس نیست

غسل پشه!

از روزیکه باد گستری اعلام کرد که سوابق وزرای متهم سابق توسط بادستان دیوان کیفر جمع آوری میشود وزرای متهم سابق همکاری صمیمانه‌ای را با باد گستری آغاز کرده‌اند تا سوابق لازم هر چه زودتر جمع آوری شود و از روز شروع کار با اینطرف نیز ورد زبانان این است: **غسل میکنم غسل پشه، میخواد بشه میخواد نشه!** حالا چرا و به چه مناسبت ذکر غسل پشه گرفته‌اند معلوم نیست!





تویدایا

شماره ۳۲ پنجشنبه ۲۳ آبانماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

تک شماره: ۷/۵ ریال

توفیق روزگار است تا مستقل و بیخیز خرد و جمعیت بستگی ندارد، نقل وقت بسیار طالب در جلال، لایحه و توفیق هر روز ذکر ما خدا ممنون است

«دو کتر اقبال بایران آمد» - جراید

ملت - این کیه؟
کاتا - این همون اقبال مونه که بر گشته!



لطیف